تاملی در جداسری‌ها، شکاف‌ها و گسست‌های بین دو نسل

گلپونه‌های سوخته در آتش بی‌همزبانی

PDF Compressor Free Version

بچه‌های امروز را هر جور که تکان بدهید، از آن‌ها حزن واندوه و ناامیدی می‌بارد. اسم خودشان را گذاشته‌اند «نسلِ محزون آنلاین»! نسلی که به‌خوبی با فضاهای مجازی و اینترنت کنار آمده‌است، اما نمی‌تواند با والدین و به تبع آن، با آن‌ها که در رأس امورند، کنار بیاید. زیرا در رفتار بزرگ‌ترهای خود، دوگانگی‌های بسیاری دیده‌است.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

می‌گوید: مشکل اصلا این نیست که تجربه مشترک نداریم، مشکل بزرگ این است که حتی برای درمیان گذاشتن تجربه‌های مشترک، زبان مشترک نداریم؛ حرف هم را نمی‌فهمیم.

نداشتن تجربه مشترک، این، ناهم‌روزگاری، گاهی این حس را به ما می‌دهد که نکند، موجوداتی هستیم از دوسیاره مختلف، که تا این حد دوریم... که تا این حد برای همدیگر ناملموس و گاهی حتی نامحسوسیم!

می‌گویم: نه دیگر! این همه سخت نگیر. احتمالا بشود حتی در جاهایی که هیچ حس و حال و تجربه مشترکی وجود ندارد، به یک همدلی رسید هان؟! زبان اصلا اهمیتی دارد؟

می‌گوید: اهمیت دارد... زبان مهم است...

و اخم می‌کند و به رو به رویش زل می‌زند.

نسل دیروز و نوستالژی‌هایش

نسل قبل و بعد، در طول تاریخ درگیری‌ها و برخوردهایی داشته‌اند. ببینید حتی افلاتون هم در این مورد صدایش درآمده بود: «حقیقت این است که بین ما و پدران‌مان، اختلاف زیادی هست. و از این بابت شرمساریم. اما پدران‌مان را سرزنش می‌کنیم که وقتی ما جوان بودیم، در تربیت ما کاهلی کردند و بیشتر به امور دیگر پرداختند.» خوب حتی فیلسوفی مثل افلاتون هم دادش از دست پدرش بلند شده و می‌نالد که پدرش برایش کم وقت گذاشته و به امور دیگر پرداخته... احتمالا افلاتون زمانی این حرف‌ها را می‌گوید که خودش هم به‌عنوان پدر دارد به امور دیگر می‌پردازد!

نسل‌ها حواس‌شان به زندگی‌های موازیِ هم نیست. حواس‌شان نیست که گاهی این مسیرهای موازی، در تقاطع‌هایی به هم می‌رسند و لاجرم برخوردهایی اتفاق می‌افتد. برخوردها را تاب نمی‌آورند و هر کدام می‌خواهد به زور آن دیگری را به مسیر خودش بکشاند و... از همین‌جاست که جداسری‌ها آغاز می‌شود.

والدین، هر طور که باشند، با هر سطح سواد و دانش، با هر گذشته و تاریخی که پشت سر گذاشته‌باشند، از هر شهر و دیاری که آمده‌باشند، همیشه نیم‌نگاهی به گذشته خودشان دارند. گذشته و جوانی آن‌ها همیشه بهتر بوده‌است. آن‌ها جوان‌های بهتری بودند و رفتار مناسب‌تری داشتند... معلوم نیست جوان‌های امروز چه‌شان هست واقعا؟! چرا این‌ها مدام غر می‌زنند و به هیچ صراطی مستقیم نیستند... بله؛ حس نوستالژی، با خودش یک‌جور فراموشی هم می‌آورد. والدین از یاد می‌برند که روزگاری خودشان هم سر پرشوری داشتند و گذشته پدرها و مادرهای‌شان، خسته‌کننده و کسالت‌آور به نظر می‌رسید. که همیشه فکر می‌کردند (اصلا یقین داشتند) که اگر دست خودشان بود، جور دیگری رفتار می‌کردند، جور دیگری می‌ساختند. و این جور دیگر ساختن، بیشتر به سمت ویران کردن متمایل بود... فرزندان همیشه می‌خواهند آن‌چه را که والدین از سر گذرانده‌اند و می‌خواهند به آنان بسپارند، ویران کنند. آن را مال خود و روزگار خودشان نمی‌دانند. گذشته برای والدین، دوست‌داشتنی است؛ که تمام دوست‌داشته‌های‌شان، عشق‌ها ی شا ن ، جوانی کردن‌های‌شان، سوداهای‌شان و ... در کوچه‌پس کوچه‌های گذشته باقی مانده‌اند و در همان جاها پرسه می‌زنند.

این دالان‌های خاطره، برای والدین، به قصرهای باشکوه گوتیک شبیه است؛ هم به لحاظ معماری و از نظر حس و حالی که به آن‌ها می‌دهد. و، می‌خواهید باور کنید یا نه، این حس و حال گوتیک و عتیق، را جوانان هم نسبت به گذشته و خاطرات والدین خود دارند؛ این‌ها دیگر به موزه‌ها تعلق دارند... ربطی به امروز و فردای این جوانان ندارد، پس، پرداختن به آن‌ها وقت تلف کردن است. هر وقت پدر یا مادری از گذشته‌اش بگوید و بخواهد پند و اندرزی از آن بیرون بکشد، جوان، کلافه و سردرگم می‌شود. گاهی محترمانه تا آخر سکوت می‌کند... گاهی اما البته صدایش درمی‌آید؛ گذشته، گذشته... حالا دیگر از خروس‌قندی و آب‌نبات قیچی و آدامس خروس‌نشان خبری نیست و اصلا چرا باید باشد؟ «ICT»؛ این داستانِ جوانان امروز است؛ نسلی که حتی طعم‌ها و مزه‌ها را در فضاهای مجازی تجربه می‌کند! نسل اینترنت، نسلی است که به‌شدت در معرض تغییرات مداوم و پی‌درپی است و دلش می‌خواهد در همه آن‌ها سهیم باشد و از همه آن‌ها سر دربیاورد... شوخی نیست: این نسل برای سفر بی‌بازگشت به مریخ، سرودست می‌شکند!

به جوانان، خیانت شده است؛ آنان قرار بود آینده روشن و باشکوهی باشند که والدین‌شان برایش جنگیده بودند. اما این آینده، در بسته‌بندی‌های خاص، به تعدادی خاص رسید

زبان مشترک درک مشترک

هر کدام از این دو دسته؛ نسل قبلی و نسل بعدی، معتقد است که آن دیگری، حرفش را نمی‌فهمد یا دچار کژفهمی است. «دل»؟ و حتما با مطرح کردن «دل» می‌خواهید پای «همدلی» را به میان بکشید. نه جانم! این‌جا، همدلی جواب نمی‌دهد. چون خیلی چیزها هستند که اصلا ربطی به حوزه دل ندارند. حس‌ها، آن‌قدر درونی نیستند، آن‌قدر هم‌نشینی و هم‌زیستی وجود نداشته که این همدلی اتفاق افتاده باشد. جوان امروز بیشتر از همدلی، خود را نیازمند یک زبان مشترک می‌داند تا بتواند منظورش را به دیگری برساند؛ یک نگاه کوتاه به بازار آموزش زبان‌های خارجی بیندازید؟ آن‌ها در پی ارتباط با جهان آن سوی آب‌ها هستند. برای خیلی از آن‌ها، «آرمان» و ایده‌آل زندگی در جای دیگری است که باید به‌دنبالش بروند. خیلی از آن‌ها قصد ماندن ندارند. حتی اگر امکانش را نداشته باشند. اما چرا؟ آیا مشکل نفهمیده‌شدن یا نادرست فهمیده شدن است؟ آیا این دو نسل، تا این حد از هم دور و جدا افتاده‌اند که دیگر نمی‌توانند نه فقط همدیگر را، که حتی فضای مشترک زندگی با هم را تحمل کنند؟!

مسئله تنها، زبان نیست که اگر خود زبان مشکل بود، می‌شد یک‌جورهایی حلش کرد؛ نهایتش این است که در روزگاری نه چندان دور، وقتی خود فرزندان، پدرو مادر می‌شدند، شروع می‌کردند به درک کمی تا قسمتی از آن‌چه والدین‌شان حس و تجربه کرده بودند. در نهایت از یک‌جایی به بعد، زبان هم را می‌فهمیدند چون به این درک مشترک می‌رسیدند که به هرحال «بچه‌داشتن» و «بچه بزرگ کردن» دمار از روزگار آدم درمی‌آورد؛ از این‌جا به بعد، فرزندانِ والد شده، به والدین خود حق می‌دادند و حتی برای درد دل گفتن، پیش آن‌ها می‌رفتند. داستان امروز، داستان جداسری‌های عجیب و غریب است. فرزندان، خیلی دیر به تجربه‌های والدین‌شان دست می‌یابند: آن‌ها به‌موقع پدر و مادر نمی‌شوند یا اصلا فرصت نمی‌کنند، امکانش را پیدا نمی‌کنند یا نمی‌خواهند که پدرومادر بشوند. نمی‌خواهم شلوغش کنم؛ اما جوان‌های امروز، احساس می‌کنند یک‌جورهایی به آن‌ها خیانت شده‌است.

اصلا «نسل» یعنی چه؟!

این چیزی که از آن با تعبیر «نسل» درباره‌اش صحبت می‌کنند و مدام محل جدال و مناقشه در دو بازه زمانی قدیم و جدید است، در انگلیسی به آن، Generation می گویند؛ انگلیسی‌اش را می‌آورم تا بگویم که مشکل بینانسلی، در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در میان همه ملت‌ها وجود داشته و دارد و مورد بررسی‌های مختلف قرار گرفته است. افلاتون را که یادتان نرفته!

آن‌چه در میان همه تعاریف از «نسل»، مشترک است، همان «فاصله» است. «نسل» فاصله‌ای است میان والدین با فرزندانش. اما از آن‌طرف، هم‌نسلی هم برای خودش ماجرای خاصی دارد. نسل‌ها، در دوره‌ها و مراحل مختلف زندگی و تاریخی و خویشاوندی، مدام در حال جابه‌جا شدن‌اند؛ یک وقتی ما با هم‌دوره‌ای‌های مدرسه و دانشگاه‌مان هم‌نسلیم، گاهی بعد از ازدواج، با افراد ازدواج کرده پیرامون‌مان، گاهی با آن‌ها که مثل ما در حال عبور از یک دوره تاریخی خاصی هستند و گاهی هم با افراد فامیل نزدیک و دورمان... می‌خواهم بگویم ملاک و معیار خاصی برای هم‌نسلی وجود ندارد، سن خاصی هم برای هم‌نسلی مشخص نشده است. دعوای شکاف و گاه گسست نسلی، صرفا بین والدین و فرزندان‌شان اتفاق می‌افتد و فقط در همین حوزه است که بدل به مناقشه و جدال و ستیزه می‌شود. در واقع بین والدین و فرزندان، آن‌چه دردسرآفرین می‌شود، جایگاه هر کدام از آن‌هاست. آن‌ها با هم مشکلات تاریخی دارند! یعنی هم از نظر تاریخی که در آن به‌دنیا آمده‌اند، هم از نظر کل طول تاریخی که بشر از سر گذرانده است. (این را قبلا گفته بودیم!) و راستش را بخواهید همین است که باعث می‌شود، این روزها جوانان احساس کنند که به آن‌ها خیانت شده‌است!

هر وقت پدر یا مادری از گذشته‌اش بگوید و بخواهد پند و اندرزی از آن بیرون بکشد، جوان، کلافه و سردرگم می‌شود. گاهی محترمانه تا آخر سکوت می‌کند... گاهی اما البته صدایش درمی‌آید

جایگاه نسلی و خیانت دیدگی!

بچه‌های امروز را هر جور که تکان بدهید، از آن‌ها حزن و اندوه و ناامیدی می‌بارد. اسم خودشان را گذاشته‌اند «نسلِ محزونِ آنلاین»! نسلی که به‌خوبی با فضاهای مجازی و اینترنت کنار آمده‌است، اما نمی‌تواند با والدین و به تبع آن، با آن‌ها که در راس امورند، کنار بیاید. زیرا در رفتار بزرگ‌ترهای خود، دوگانگی‌های بسیاری دیده است. دوگانگی‌هایی که به جان و روحش، زخم‌های عمیق زده‌است. نسل جوان امروز، در ایران، نه انقلاب را تجربه کرده‌است، نه جنگ را. بنابراین با ایده‌ال‌ها و آرمان‌های والدین و گردانندگان امور مملکت، آشنایی و نزدیکی احساس نمی‌کند. این عدم هم‌حسی در ایده‌ال‌ها و آرمان‌ها، هم دلیل مهمی دارد؛ از یک‌جایی به بعد، هم‌چنان که افلاتون اشاره کرده، پدران به‌جای تربیت فرزندان (بگوییم انتقال ایده‌ها و آرمان‌های جمعی یک ملت) مشغول امور دیگری شدند و بچه‌ها را فراموش کردند. همان‌ها که دم از آرمان‌های انقلاب می‌زدند و حتی در این راه هزینه‌های جانی و مالی هم متحمل شدند، از یک‌جایی به بعد، به‌همان ارزش‌ها پشت کردند؛ وارد معاملات، روابط، و کسب و کارهای «غیربهداشتی» شدند. (بگذارید برای توصیف کارهای این نسلی که خودش به آرمان‌های خود و فرزندانش پشت و خیانت کرد، از واژه «کثیف» استفاده نکنیم!) نسل گذشته‌ای که، نسل امروز را در ورطه تحریم‌های سیاسی و اقتصادی، گیر انداخته و هنوز و هم‌چنان در پی بیرون کشیدن گلیم خود از این ورطه است. به جوانان، خیانت شده است؛ آنان قرار بود آینده روشن و باشکوهی باشند که والدین‌شان برایش جنگیده بودند. اما این آینده، در بسته‌بندی‌های خاص، به تعدای خاص رسید. جوان امروز احساس رهاشدگی می‌کند. او در حال از سرگذراندن مصائب و پی‌آیندهای ناگوار تحریم‌هایی است که خودش، هیچ نقشی در به‌وجود آمدن آن‌ها نداشته‌است. و گاه حتی دلیلش را هم نمی‌داند! (برگردیم به گلایه‌های افلاتون!)

شکاف بین نسل‌ها، که معمولا در هر جامعه‌ای پیش می‌آید و طبیعی هم هست، در جامعه ما به «گسست» نسلی انجامیده است. جوانان با ارزش‌های قلب‌شده والدین و هم‌نسلان والدین‌شان که راس امور هستند، نمی‌توانند کنار بیایند. و این، آن جداسری و آن خیانت‌دیدگی است که باید درباره‌اش حرف بزنیم. وقت دارید؟

یادداشت

تغییر الگوی فرزندپروری در خانواده مستبد، حامی و سهل‌انگار

فائزه ناصح*

خانواده نخستین و مهم‌ترین پایگاهی است که به‌عنوان کانون اصلی تعامل طبیعی میان نسلی تلقی می‌گردد؛ نظامی است که روابط جنسی و تجدید نسل را فراهم می‌سازد و متداول‌ترین صورت اجتماعی آن متشکل از زن و شوهری است که با یا بدون فرزند، یک واحد خانوار را تشکیل می‌دهند. خانواده از یک سو زمینه را برای ایجاد تعامل میان نسل‌ها ایجاد می‌کند و از سویی دیگر محل بروز تفاوت‌ها و تعارض‌های نسلی نیز محسوب می‌شود. تمایزهای بین نسلی به‌عنوان پدیده‌ای متداول در هر جامعه‌ای بین نسل‌های مختلف به شکل‌های تعارض و کشمکش‌های نسلی بروز می‌کند. در بررسی عوامل موثر بر «شکاف نسلی» خانواده و «سبک‌های فرزندپروری» والدین، قطعا سهم اساسی خواهند داشت. بارشد یافتگی و بلوغ، فاصله عاطفی بین نوجوان و والدین افزایش می‌یابد و تعارض بین نوجوانان و والدین اغلب سر موضوعات جزئی نظیر سبک لباس پوشیدن، کارهای خانه، عادت‌های مطالعه، نوع دوستان، و مسائل روزمره تشدید می‌شود. دراین موقعیت جوانان از افکار و عقایدشان حمایت می‌کنند و والدین نیز سعی می‌کنند بر آن‌ها مسلط شوند. بر همین اساس یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری تعارضات و اختلافات والد-فرزندی روش‌های فرزندپروری است که والدین اتخاذ می‌کنند. اکثر مشکلات رفتاری نوجوانان و جوانان بازتاب محصول روابط معیوب و پیچیده بین اعضای خانواده، روش‌های تربیتی نادرست و تعاملات معیوب والدین با فرزندان است. در روان‌شناسی روابط والد-فرزندی به سبک‌های معینی گفته می‌شود که هر والدی در ارتباط با فرزندش آن را به کار می‌برد و دامنه گسترده‌ای دارد. با توجه به اهمیت رابطه شیوه‌های فرزندپروری و سلامت روان و تاثیر شگرفی که بر شکاف نسل‌ها دارد، رایج‌ترین الگوهای فرزندپروری عبارتند از: والدین قاطع و اطمینان‌بخش، والدین خودکامه و مستبد، والدین مساوات‌طلب، سهل‌گیر و بی‌بندوبار. والدین دمکرات و قاطع هم بر رفتار خودمختارانه و هم برای رفتار منضبط اعتبار قایلند. روابط کلامی را تشویق می‌کنند و برای منع فرزندان‌شان از چیزی یا از انتظاری که از آنان دارند، برایشان دلیل می‌آورند. شواهد نشان داده‌است که چنین والدینی به‌احتمال زیاد فرزندانی دارای اعتماد به‌نفس، عزت‌نفس زیاد، مستقل و با احساس مسئولیت دارند. در چنین شرایطی فرزندان احساس می‌کنند مورد مهر و محبت هستند و والدین‌شان به‌قدر کافی به آن‌ها آزادی می‌دهند و معتقدند که والدین‌شان در مورد عقاید، قوانین یا اصول طرز رفتار، مسئول و منصف هستند. والدین مستبد برخلاف والدین دموکراتیک لزومی نمی‌بینند که برای دستورات‌شان دلیلی ارائه دهند و خواستار اطاعت بی‌چون‌وچرا هستند. این گونه والدین با این الگوی تربیتی اختلافات را سرکوب می‌کنند، ولی نمی‌توانند آن را از بین ببرند؛ و در حقیقت بیشتر به خشم فرزندشان دامن می‌زنند. این والدین فرزندانی را تربیت می‌کنند که اعتماد به‌نفس کمتر، استقلال و خلاقیت کمتری دارند، ذهن کنجکاوی ندارند، از لحاظ رشد اخلاقی کمتر رشد یافته‌اند و در برابر مشکلات روزمره زندگی، تحصیلی و ذهنی انعطاف‌پذیری کمتری دارند. این فرزندان والدین خود را نامهربان و سهل‌انگار می‌دانند و معتقدند که انتظارات و تقاضاهای‌شان غیرمنطقی و نادرست است. والدین سهل‌گیر و بی‌اعتنا نمی‌توانند آن‌طور که فرزندان نیاز دارند حامی آنان باشند. بعضی از این والدین می‌گذارند فرزندان‌شان هر کاری را که می‌خواهند انجام دهد، شاید به این دلیل که کاری به کار فرزندشان ندارند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند؛ بی‌آن که به آنان سرمشقی از یک بزرگسال مسئول را نشان دهند، فرزندان را به‌حال خود رها می‌کنند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت شیوه‌های دموکراتیک و قاطعانه والدین از بسیاری جهات استقلال همراه با احساس مسئولیت را در نوجوانان و جوانان پرورش می‌دهند. این روش‌ها نوجوانان را تشویق می‌کند همانندسازی بر اساس محبت و احترام متقابل را فرا گیرند و خودمختاری داشته باشند. حال اگر والدین در تربیت فرزندان‌شان کوتاهی کنند، بسیاری از اختلافات و مشاجرات خانوادگی را به‌وجود می‌آورند؛ روز به‌روز بر فاصله بین آن‌ها افزوده می‌شود؛ از لحاظ عاطفی و روانی هم دور و دورتر می‌شوند، و سلامت روانی آنان بیشتر در معرض تخریب و فروپاشی قرار می‌گیرد. مساله مهم آن است که والدین، باید با دنیای درونی جوانان و نوجوانان آشنایی پیدا کنند تا بتوانند به کمک آن‌ها بشتابند. بدون تردید والدین هستند که فرزند خود را در مسیر سعادت یا بدبختی سوق می‌دهند و نقش مهمی در آینده فرزندان‌شان دارند.

* دکترای روانشناسی عمومی